

این مطلب در هفته اول ماه آوریل در نشریه ونیتی‌فیر چاپ گردیده است. مراد از ترجمه آن آشنایی هر چه بیشتر خواننده با وضعیت آمریکا از نظر فردی که مخالف سیستم سرمایه‌داری هم نیست و از سر دلسوزی برای همین سیستم، به سرمایه‌داران آمریکایی به "یک‌درصد فوقانی جمعیت آمریکا" هشدار می‌دهد که کاری نکنند که "دیر" شود. غلام امیدوار

ژوزف استیگلتز:

نابرابری

یک‌درصد به دست یک‌درصد برای یک‌درصد
ترجمه و افزوده‌ها: غلام امیدوار

مردم آمریکا دارند خیزش‌های مردم^۱ علیه رژیم‌های ستمگری را که ثروت عظیمی را در دست یک اقلیت انگشت‌شمار متمرکز کرده‌اند می‌بینند. با این حال در دموکراسی خودمان حدوداً یک چهارم درآمد ملی در دست یک درصد از مردم ما متمرکز است و به چنان نابرابری دامن زده که روزی خود یک‌درصدی‌های ثروتمند از داشتن چنین ثروتی آن پشیمان خواهد شد.

یک‌درصد چاق‌وچله فوقانی صاحب بهترین خانه‌ها، بهترین آموزش و پرورش، بهترین سبک زندگی هستند اما "سرنوشت آنها به چگونگی زیست آن ۹۹ درصد بقیه تنیده شده است."^۲

درست نیست، عاقلانه هم نیست طوری رفتار کنیم که گویی آنچه رخ داده اصلاً اتفاق نیفتاده است. این حقیقتی است انکارناپذیر است که یک‌درصد فوقانی جمعیت آمریکا هر سال یک‌چهارم درآمد ملی آمریکا را تصاحب می‌کند. واقعیت این است که از نظر ثروت، و نه درآمد، چهل درصد ثروت در آمریکا متعلق به یک‌درصد فوقانی می‌باشد. سهم این یک‌درصد از ثروت به طرز قابل‌توجهی رشد کرده است.

^۱. خاورمیانه- از من

^۲. بله نابرابری و بی‌کاری و تنگ دستی شمار زیادی از ۹۹ درصد و "چگونگی" معاش آنها آن بستری می‌شود که روزی همین ۹۹ درصد که اکثر آنها اعضای طبقه کارگر آمریکا هستند بر خواهند خاست و دمار از روزگار طبقه حاکمه "یک درصد" در خواهد آورد. خوب است اشاره شود که در همین حال حاضر طبقه حاکمه آمریکا جهت جبران کسری بودجه دولتش تعرض وحشتناکی را به حیات طبقه کارگر و زحمتکشان آمریکا به پیش می‌برد یعنی دارد بار بحران سرمایه‌داری به‌گرده طبقه کارگر منتقل می‌کند. - از من

دوازده سال پیش ارقام مربوطه ۱۲ درصد و ۳۳ درصد بودند. کسانی هستند که می‌گویند باید نبوغ یک‌درصد را جشن گرفت و خرسند بود که این موج بلند و قوی تمامی قایق‌ها را بلند خواهد کرد.^۳ این تفکر سبب تحمیق مردم می‌شود به این معنی که نمی‌خواهد بپذیرد که به موازات رشد ده درصدی ثروت یک‌درصد فوقانی در دهه گذشته به واقع درآمد طبقه متوسط در همین دهه ۱۲ درصد کاهش یافته است.

در چندین دهه اخیر تمامی رشد اقتصادی و حتی بیش از آن به مالکیت یک‌درصد فوقانی درآمد است. از نظر برابری درآمد ایالات متحده آمریکا لنگ‌لنگان پشت سر هر کشوری در اروپای قدیم (نامی که جورج دبلیو بوش به اروپا داد) گام برمی‌دارد. از نظر نابرابری درآمدها تنها روسیه و ایران رقیب ما هستند.

در حالیکه بسیاری از مراکز بی‌عدالتی در آمریکای لاتین مانند برزیل در سال‌های اخیر به طرز موفقیت‌آمیزی کوشش کرده‌اند تا وضع فقرا را بهبود بخشیده و شکاف میان درآمدها را کاهش دهند، آمریکا امکان داده که نابرابری به طرز وحشتناکی رشد کند.

در دوران‌های پیشین و بخصوص در قرن ۱۹ اقتصاددانان کوشش می‌کردند نابرابری‌های دوران را توجیه کنند، نابرابری‌هایی که در مقابل آنچه امروز ما در آمریکا شاهدش هستیم به واقع رنگ می‌بازند. در آن دوره اقتصاددانان با تئوری "تولید حاشیه‌ای" آن وضع ناهنجار را توجیه می‌کردند. این تئوری به طور خلاصه درآمدهای نجومی آن زمان را به فعالیت بیشتر، کار بیشتر و مشارکت بیشتر در جامعه ربط می‌داد و از این طریق توجیهش می‌کرد. اینرا هم باید گفت که ثروتمندان همیشه چنین تئوری قلابی‌ای را رنگ و لعاب می‌زنند، تئوری‌ای که هیچگونه شواهدی در صحت آن وجود ندارد.

مدیران شرکت‌های غول‌پیکر، سازندگان بحران سه سال گذشته، آنهایی که عملکردشان در جامعه و در شرکت‌های خود به طرز وحشتناکی منفی‌ست، در خلال این سالها پاداش‌های کلان مالی دریافت کرده‌اند. در مواردی برخی از این شرکت‌ها از پرداخت این پاداش‌ها چنان شرمسار هستند که مایل نیستند این پاداش‌ها را "پاداش‌های

^۳ در میان مدافعین سیستم سرمایه داری در آمریکا، البته میان نمایندگان، نظری وجود دارد که به موجب آن هر چه ثروت یک‌درصد فوقانی بورژوازی امپریالیستی بیشتر شود، این ثروت از بالا به پائین یعنی از ثروتمندان به طبقه کارگر که در آمریکا آن را "طبقه متوسط (میدل کلاس)" می‌گویند، سرازیر می‌شود. به این امر "تریکل دون" گفته می‌شود. از من

عملکردی" نام گذارند و ترجیح می‌دهند این پاداش‌ها را "پاداش‌های حفظ مدیران" نام بگذارند. هر چند که تنها چیزی را که بدین‌گونه "حفظ" می‌کنند عملکرد منفی می‌باشد.⁴

درآمد آنهایی که در جامعه نوآوری‌های بزرگی می‌کنند، پیشگامان دانش ژنتیک و پیشقراولان در عرصه اطلاعات‌رسانی، در قیاس با درآمدهای آنهایی که در زمینه‌های مالی نوآوری می‌کنند، نوآوری‌هایی که اقتصاد جهانی را به لبه پرتگاه کشانده است، بسیار ناچیز است.

برخی نابرابری‌های درآمدی را می‌بینند و شانه بالا می‌اندازند و می‌گویند: "خب که چه! همیشه در جامعه کسانی برنده و کسانی بازنده هستند". آنها مدعی هستند آنچه مهم است نه نحوه تقسیم یک بلکه اندازه کل یک است. این نگرش اصولاً غلط است. به نظر می‌آید که اقتصادی که در آن اکثریت شهروندان هر سال وضعشان وخیمتر از سال گذشته می‌شود، مانند اقتصاد آمریکا، در درازمدت چنین اقتصادی عملکرد مطلوبی نخواهد داشت. چند دلیل برای تأیید این امر وجود دارد.

یکم: نابرابری‌ها آن‌روی دیگر سکه پدیده بزرگتری، تقلیل فرصت‌ها برای اکثریت می‌باشد؛ هر کجا که دسترسی به فرصت‌ها از میان رود، بخش عظیمی از ثروت‌های ارزش‌مندمان یعنی مردم را عاطل و باطل رها کرده‌ایم.

دوماً: بسیاری از کجروی‌ها که منجر به نابرابری شده‌اند، مانند مسائل مربوط به قدرت انحصاری، و امتیازات ویژه مالیاتی برای ثروتمندان، سبب تضعیف اقتصاد می‌گردند. نابرابری‌های تازه، کجروی‌های جدید، ایجاد می‌نمایند و به تضعیف بیش از پیش اقتصاد می‌انجامند. برای مثال بسیاری از با استعدادترین جوانان ما امتیازات ویژه مالی به یک درصد فوقانی را می‌بینند و در عوض ورود به عرصه‌های مولد که به سلامتی اقتصاد کمک می‌رساند، وارد عرصه‌های مالی می‌گردند.⁵

⁴. نویسنده فکر می‌کند یا این نظر را القا می‌کند که گویش بحران اقتصادی که ورشکستگی برخی از انحصارات مالی در آمریکا و وخامت وضع اقتصادی آمریکا به طور کلی را به بار آورد نتیجه مدیریت‌های بد و "منفی" بوده است، در حالیکه که این انحصارات از بهترین مدیریت‌ها برخوردارند و بحران نتیجه عملکرد سیستم سرمایه داری است. مضافاً بورژوازی برای پنهان کردن علت اصلی از دید طبقه کارگر که همان کارکرد مناسبات سرمایه داری است، در این دورانها مقصر را نحوه مدیریت جا می‌زند و در چنین دوران‌هایی، انحصارات امپریالیستی برخی از مدیران را نیز اخراج می‌کنند - از من

⁵. به نظر می‌رسد که منظور آقای ژوزف از جوانان "بااستعداد" جوانان صاحب سرمایه یا فرزندان سرمایه‌داران است که توان سرمایه‌گذاری را دارند، اولاً اکثریت مطلق جوانان آمریکایی فاقد این موقعیت هستند، ثانیاً اگر "بااستعدادترین جوانان" وارد بخش تولیدی اقتصاد نمی‌شوند و وارد عرصه‌های "مالی" می‌شوند این روند اکنون به علت تغییرات ساختاری در اقتصاد آمریکا اجتناب‌ناپذیر می‌باشد و ثالثاً نمی‌دانم چگونه ممکن است سرمایه‌های مالی را از دیگر سرمایه‌ها جدا کرد مگر به عنوان مثال انحصار جنرال‌الکترونیک که یک انحصار

سوما و شاید مهمترین دلیل، یک اقتصاد مدرن نیازمند "فعالیت همگانی" و نیازمند سرمایه‌گذاری‌های دولتی در زیرساختارها، آموزش و پرورش و در تکنولوژی می‌باشد.⁶

ایالات متحده و جهان از پژوهش‌های علمی و تکنولوژیکی با هزینه دولتی مانند تحقیقات در عرصه بهداشت و اینترنت و غیره بهره‌مند شده‌اند. اما آمریکا ضربات زیادی از کاهش سرمایه‌گذاری در زیرساختارها (نگاهی به وضع راه‌ها، پل‌ها، راه‌آهن‌ها و فرودگاه‌ها بیندازید) در تحقیقات پایه‌ای، و در سطوح مختلف آموزش و پرورش خرده است.⁷ و تقلیل بودجه در همه این زمینه‌ها را در پیش داریم.

هیچیک از این امورات نباید تعجب کسی را برانگیزاند به این علت ساده که هنگامی که توزیع ثروت در جامعه‌ای به یک طرف کج گردد⁸، نتیجه‌اش بیش از آنچه با آن روبرو هستیم نخواهد بود. در هر جامعه‌ای که از نظر تقسیم ثروت این چنین قطبی شده باشد و حجم بزرگی از ثروت در آن در دست یک‌درصد مردم متمرکز گردیده شده باشد، طبیعی است که یک‌درصد تمایل چندانی به خرج پول برای پاسخ گویی به نیازمندی‌های

تکنولوژیکی می‌باشد خود صاحب نهاد مالی عظیمی به نام "جی‌مانی" نمی‌باشد، یا جنرال‌موتورز مگر خود صاحب بخش مالی عظیمی که در ماه‌های اول آغاز بحران جاری اسمش هم زیاد در رسانه‌ها مطرح بود به نام جی‌م‌ای‌سی نمی‌باشد؟ - از من

۶. یکی از کاراکترهای سرمایه‌داری به طور عام و سرمایه‌داری عصر امپریالیسم آن است که اساساً اموراتش بدون یک ارتش ذخیره کار دائمی نمی‌گذرد، پس سرمایه‌داری هیچگاه نیازی به "فعالیت همگانی" نداشته، و با تشدید تناقضات و کاستی‌های ذاتی این نظام هر روز که می‌گذارد نیازش بیشتر در بیکار نگاه داشتن خیل عظیمی از مردم می‌باشد تا "فعالیت همگانی" آنها. نکته دیگری و آن این که سرمایه‌داری امروز دیگر حتماً مانند دوران‌های گذشته که سیستم در حال توسعه و پیشرفت بود، دیگر حتماً نیاز چندانی به کارگران متخصص و همچنین فارغ‌التحصیلان دانشگاهی ندارد. به واقعیت کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری نظری بیفکنید. حقیقت آن است که در این نقطه از تاریخ که سرمایه‌داری به مثابه ترمزی در مقابل رشد و توسعه نیروهای مولده عمل می‌کند "فعالیت همگانی" به معنی تاریخی آن در تنها سوسیالیسم امکان پذیر است. - از من

۷. با توجه به آنچه ژوزف می‌گوید یعنی "وضع" چیزهایی که رقم کرده است می‌فهمیم که منظورش تعمیر آنهاست و نه ساختن "زیرساختارهای جدید". او در تمام نوشته‌اش نشان می‌دهد که دوران رشد و شکوفایی سرمایه‌داری آمریکا مدت‌هاست به سر آمده است، زیرا که این سیستم فاقد ظرفیت برای توسعه و رشد مثلاً مانند آنچه جهان همین اکنون در چین مشاهده می‌کند، می‌باشد. خود اقتصاد دانان بورژوازی هنگام پیشنهاد "راه حل" در واقع صرفاً از "تعمیر زیرساختارهای موجود" حرف می‌زنند. در آمریکا خیلی‌ها به نادرست "انتظار" دارند او باما فرنکلن دای روزولت شود. اینها نمی‌فهمند در آن زمان ظرفیت‌ها در اقتصاد آمریکا جهت آنچه در آن دوره {پس از جنگ} آنها "طرح نوین" نام گذاشتند و در همان دوره به علت پارامترهای داخلی و جهانی آمریکا به قدرت بلا منازع اقتصادی در سطح جهان تبدیل شد، و صرفاً محصول اراده کسی هم نبود و او باما و هر کس دیگری در موقعیت او قادر نیستند "معجزه" کنند و زمینه‌های مادی توسعه و رشد اقتصاد آمریکا را مهیا کند. - از من

۸. به طرف یک در صد فوقانی-از من

عمومی ندارد و هر چه بیشتر مخالف آن می‌گردد⁹. ثروتمندان نیازی ندارند که دولت برای پارک‌ها، آموزش و پرورش، بهداشت و امنیت فردی هزینه کند، آنها می‌توانند همه این چیزها را برای خود خریداری کنند و این آن مسیریست که ثروتمندان بیش از پیش از مردم عادی فاصله بگیرند و اگر زمانی هم ذره‌ای احساس برای مردم عادی داشتند چنین احساسی در همین مسیر از بین رود.

علاوه بر اینها ثروتمندان از دولت قدرتمندی که از قدرتش برای میزان کردن توازن اجتماعی استفاده کند، و از قدرتش استفاده کند و بخشی از ثروت آنها را پس بگیرد و خرج نیازمندی‌های عمومی کند راضی نیستند.

حقیقت آن است که یک‌درصد فوقانی جمعیت آمریکا هر گله‌ای هم از وضع دولت داشته باشد، از دولت بسیار هم راضی است، دولتی که به خاطر دست‌بندی‌های درونیش¹⁰ قادر به توزیع مجدد ثروت نیست و به علت همین دست‌بندی‌ها هیچ کاری به جز کاهش مالیات‌ها انجام نمی‌دهد¹¹.

۹. اگر سرمایه داران مثلاً آمریکا به علت امپریالیسم عریان قادر هستند به نرخ سود نجومی از کانال سرمایه گذاری در مناطقی از جهان که هزینه تولید به طرز هولناکی نازلتر از داخل امریکاست دست یابد، خوب دلیلی برای سرمایه گذاری برای نیازمندی‌های عمومی {ایجاد اشتغال برای مثال} در داخل نه بیند. همین خود یکی از خصوصیات سرمایه داری عصر امپریالیسم است. "صدور سرمایه" اگر در آمریکا وضع سرمایه‌داری چنین است آنهایی که فکر می‌کنند با حفظ سرمایه‌داری ایران با تغییر شکل دولت به "سکولاریسم" راه حل مشکلات ایران را در جیب خواهند داشت نامی جز شارلاتان‌های سیاسی نمی‌توان بر آنها گذاشت. - از من

۱۰. تضاد میان جناح‌های درون دولت - از من

۱۱. تضادهای درون دولت آمریکا یک واقعیت است ولی دولت به مثابه ابزار سیادت انحصارات امپریالیستی نه می‌خواهد و نمی‌تواند به باز توزیع ثروت دست به زند و از نظر معافیت مالیاتی برای یک در صد فوقانی اگر نه از روی ادعاها بلکه عملکرد جناح‌های درون دولت آمریکا به خواهیم قضاوت کنیم به واقع از نظر معافیت مالیاتی برای ثروتمندان هیچ گونه اختلافی ندارند به عملکرد دولت اوپاما در همین ۲ سال نگاه کنید به طرح اوپاما برای کاهش کسری بودجه دولت آمریکا اگر نگاه کنی اختلاف چندانی با پیشنهادات جناح جمهوری خواهان ندارد. برای مثال هیچ یک از دو جناح اختلافی بر سر بودجه یک تریلیون دلاری نظامی آمریکا ندارند و هر دو می‌خواهند این کسری را از جیب کارگران و زحمتکشان آمریکا که در صد زیادی از آنها با مشاغل بسیار کم در آمد زندگی می‌کنند اخذ کنند، همین هفته گذشته فاش شد که یک شرکت سوئدی که در سوئد حداقل دستمزدی که به کارگران خود می‌دهد ۱۹ دلار می‌باشد به علاوه کارگران این شرکت در سال از ۵ هفته مرخصی با دستمزد برخوردارند ولی همین شرکت در آمریکا حداقل دستمزدی که به کارگران آمریکایی می‌دهد ۸ دلار است و کارگرانش در آمریکا فقط از ۱۲ روز مرخصی در سال برخوردارند و شرکت تعیین می‌کند که ۸ روز از دوازده روز چه روزهایی باشند، نام این شرکت "ایکیا" می‌باشد. آیا هیچکدام از ۲ جناح حاکم در آمریکا مخالفتی با عملکرد این شرکت دارند؟ جواب منفیست. - از من

اقتصاددانان مطمئن نیستند چگونه رشد نابرابری در آمریکا را توضیح دهند.¹² عرضه و تقاضای متداول نقشی در تشدید نابرابری‌ها دارد، علت دیگر آن است که تکنولوژی مدرن که در مالکیت یک‌درصد می‌باشد سبب شده که نیاز به مشاغل "خوب"، مشاغل یقه آبی، برای طبقه متوسط از بین رود. جهانی شدن یک بازار کار جهانی ایجاد کرده است و بستری را ایجاد کرده که کارگران متخصص و گران‌قیمت آمریکایی مجبور گردیده‌اند با کارگران غیرمتخصص ارزان‌قیمت در سطح جهان رقابت کنند و این هم موجب رشد نابرابری در آمریکا شده است. تغییرات اجتماعی مانند تضعیف اتحادیه‌ها که زمانی یک سوم کارگران آمریکایی را نمایندگی می‌کردند و اکنون تنها ۱۲ درصد کارگران را نمایندگی می‌کنند، عامل دیگر است که سبب نابرابری گردیده است.

ولی بخش بزرگی از دلیلی که این همه نابرابری در آمریکا ایجاد شده است آن است که یک‌درصد فوقانی خواهان آن است. مثال بارز سیاست مالیاتی می‌باشد. کاهش مالیات بر ثروت که یکی از راهایی است که ثروتمندان بخش بزرگی از ثروت خود را به دست می‌آورند بستر سواری مفت و مجانی برای آنها گردیده است. انحصار همیشه به قدرت اقتصادی انجامیده است؛ از جان دی. راکفلر در آغاز قرن بیستم تا بیل گیتس در پایان این قرن شواهدی بر این مدعا هستند. تضعیف قوانین ضدتراست، که به ویژه در دوران دولت‌های جمهوری خواه انجام گرفته‌اند، هدیه‌ای آسمانی برای ثروتمندان هستند.¹³ بیشتر نابرابری کنونی با دستکاری در سیستم مالی، دستکاری در مقررات، قوانینی که توسط قدرت مالی ثروتمندان بخش مالی خریداری گردیدند ایجاد گردیده، یکی از بهترین سرمایه‌گذاری‌های آنهاست. دولت وام‌هایی با بهره‌های نزدیک به صفر به نهادهای مالی با شروط باب میل آنها اعطا کرده و تنظیم‌کنندگان مقررات چشم خود را بر شفافیت و تضاد منافع می‌بندند.

۱۲. برعکس مشکل آن نیست که اقتصاددانان مطمئن نیستند بلکه اقتصاددانان بورژوازی وظیفه خود را که تحریف قضایا و پنهان کردن عوامل اصلی سقوط قدرت اقتصادی آمریکا می‌باشد و به همه اینها هم جهت تحقیق مردم و تداوم سلطه سرمایه‌داران دست می‌زنند به خوبی انجام می‌دهند. - از من

۱۳. آقای ژوزف نمی‌خواهد اعتراف کند که مثلاً در دوران ریاست‌جمهوری بیل کلینتن بود که قانون "گلکس سیگول" که طبق آن محدودیت‌هایی برای ثروتمندان در غارت ثروت ایجاد شده توسط طبقه کارگر وجود داشت لغو شد. همان عملی که سه سال پیش هنگام آغاز بحران کنونی که از آخرین سال ریاست‌جمهوری جورج دبلیو بوش شروع شد. به یاد داریم که جمهوری خواهان در سیاست بازی‌هایشان در مقابل سیاست‌بازان حزب دموکرات وقتی اقتضاحات بخش مالی رو شد چطور همین موضوع را مطرح می‌کردند هر چند که زمینه‌های حد و حدود نابرابری‌های کنونی از زمان ریگان آغاز شدند ولی در دوران کلینتن نیز ادامه یافتند و هر سیاست اقتصادی که در آن دوره به کار گرفتند چیزی کمتر از جمهوری خواهان نداشت مگر او باما معافیت مالیاتی ثروتمندان را تجدید نکرد؟ - از من

هنگامی که به صرف حجم ثروتی که توسط یک درصد فوقانی در این کشور کنترل می‌شود نگاه کنی می‌توانی ببینی که این حد از نابرابری دستاوردی ویژه آمریکاست، ما پس‌دسته آغاز کردیم اما حالا در زمینه نابرابری رکورددار جهان هستیم. و به نظر می‌آید که در سال‌هایی که در پیش داریم وضع نابرابری بدتر هم خواهد شد زیرا که آنچه سبب این وضع گردید هر روز خود را بازتولید می‌کند. ثروت منشأ قدرت است و ثروت بیشتر قدرت بیشتر ایجاد می‌کند. در ماجرای سیوینگولون در سال‌های هشتاد ماجرای که شدتش در قیاس با آنچه امروز داریم تجربه می‌کنیم بسیار ناچیز بود، تحقیق کنگره از چارلز کیتینگ بانکدار معروف پرسید که آیا آن یک و نیم میلیون دلاری که در میان برخی از نمایندگان کنگره تقسیم کرد، برای او نفوذی خریداری کرده است، او در پاسخ گفت "مطمئناً امیدوارم که این چنین شد". اخیراً دادگاه عالی در ماجرای شهروندان متحد¹⁴ این حق را به کورپراسیون‌ها داد که عملاً بتوانند با ریختن پول‌های زیاد در کمپین‌های انتخاباتی دولت را بخرند و هر محدودیتی که در زمینه ریختن پول در کمپین‌ها وجود داشت عملاً با این حق از بین رفت. نفوذ فردی و سیاست اکنون در وحدت کامل هستند. تمام ستاتورها و اکثریت نمایندگان کنگره خودشان هنگام ورود به این دو نهاد جزئی از یک درصد فوقانی هستند و توسط قدرت مالی یک درصد در این دو نهاد باقی می‌مانند و پس از پایان خدمت در این دو نهاد، یک درصد پاداش‌های مالی به آنها می‌دهد. بیشتر مقامات قوه مجریه به ویژه آنهایی که سیاست‌های اقتصادی و تجاری را تعیین می‌کنند نیز خود عضو یک درصد فوقانی می‌باشند¹⁵. هنگامی که انحصارات داروسازی از طریق قانون‌گذاری یک تریلیون دلار نصیب خود کردند، قانونی که دخالت دولت را در تعیین قیمت داروها منع می‌کند نباید سبب تعجب گردد. با توجه به قدرت یک درصد فوقانی این شیوه‌ای است که دولت عمل می‌کند.

آمریکا همیشه افتخارش بوده که جامعه‌ای عادلانه است، جایی که هر کس از فرصت برابر برای ترقی برخوردار است، ولی تمام ارقام عکس این را ثابت می‌کنند، امکان

¹⁴ خوب است بدانیم در قانون اساسی آمریکا انحصارات یا کورپراسیون‌ها شهروند محسوب می‌شوند. - از من
¹⁵ با تمام این اوصاف اگر یک نفر کمونیست به آقای ژوزف بگوید با این حساب آیا دولت ابزار سیادت یک "طبقه" علیه "طبقات" دیگر هست بدون تردید او پاسخ منفی خواهد داد. با مثال‌های بسیاری یعنی رجوع به زندگی واقعی یعنی آنچه در همین دو سال گذشته پس از آغاز بحران اقتصادی آنچه از طرف دولت انجام شد تاییدی است بر آن اصل علمی. مثلاً با آغاز بحران و ورشکستگی نهادهای مالی و صنعتی همه شاهد بودند چطور دولت آمریکا برای نجات آنها بسیار سریع بالای یک تریلیون دلار، از مالیات‌هایی که از کارگران و زحمتکشان آمریکا اخاذی می‌کند، به این انحصارات داد ولی همزمان و هم‌اکنون که همین نهادها دارند میلیاردها دلار به جیب می‌زنند چندین میلیون انسان کارگر و زحمتکش در اثر کلاهبرداری همین نهادها خانه‌های خود را از دست داده‌اند، ولی همین دولت هیچگونه اقدامی برای آنکه این انسانها در خانه‌هایشان باقی بمانند انجام نداد. آیا همین مثال نشان نمی‌دهد که دولت ابزار کار "طبقه" می‌باشد؟ - از من

آنکه یک شهروند فقیر یا حتی از طبقه متوسط بتواند خود را به موقعیت یک درصد فوقانی ترقی دهد بسیار کمتر از هر کشوری در اروپاست. همین وضعیت، اینکه سیستم ناعادلانه و همچنین از آنرو که سیستم فاقد فرصت برای همگان است بستری شده که مردم در خاورمیانه علیه آن به پا خاسته‌اند: رشد قیمت مواد غذایی، بیکاری مزمن جوانان اینها هستند آن عواملی که سبب شده‌اند که شاهد خیزش مردم در خاورمیانه باشیم. با توجه به بیکاری بیست درصدی در میان جوانان آمریکا (و در محله‌هایی، و در میان گروه‌های اقلیت میزان دو برابر این رقم است)، با در نظر گرفتن اینکه از هر شش آمریکایی یکی در جستجوی شغل تمام وقت می‌باشد و نمی‌یابد، و اینکه از هر هفت نفر آمریکایی یک نفر دارد با کمک هزینه‌های دولتی زندگی می‌کند (و تقریباً همین رقم از عدم امنیت غذایی در رنج است)؛ با توجه به همه این شواهد باید گفت که اقتصاد از بالا به پائین، یعنی از یک درصد فوقانی به بقیه مردم، حرف مفتی می‌باشد. در هفته‌های اخیر ما شاهد اعتراضات و تظاهرات میلیونی مردم در خیابانهای کشورهای خاورمیانه علیه شرایط سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در این جوامع ستمگر هستیم. دولت‌ها در تونس و مصر سرنگون شدند. تظاهرات مردم در لیبی، یمن، و بحرین در جریانند. حاکمین کشورهای دیگر منطقه در هراس هستند که کدامیک نوبت بعدی نصیبش می‌شود. اینها جوامعی هستند که در آنها ثروت عظیمی در دست اقلیتی مطلقاً انگشت‌شمار متمرکز گردیده است؛ در دست کمتر از یک درصد. جایی که ثروت تعیین می‌کند قدرت در دست چه کسانی باشد، جایی که فساد از یک نوع یا نوع دیگرش در آن بی‌داد می‌کند، کشورهایایی که ثروتمندان مانع اصلی در سر راه بهبود زندگی مردم هستند.

یک درصد فوقانی جمعیت آمریکا دارای بهترین خانه‌ها، بهترین آموزش و پرورش، بهترین دکتورها، بهترین سبک زندگی هستند، ولی به نظر می‌آید پول آنها نتوانسته یک چیز را برای آنها بخرد، و آن هم فهم این حقیقت است که سرنوشت آنها به چگونه زیستن ۹۹ درصد دیگر تنیده شده است. در تمام طول تاریخ این آن چیز است که یک درصد فوقانی وقتی آن را در می‌یابد که دیگر بسیار دیر شده است.

ترجمه و افزوده‌ها: غلام امیدوار

۱۵ آپریل ۲۰۱۱